

به گزارش زیست آنلاین، در تاریخ سوم مردادماه 99، نخستین نشست از گفتگوهای مربوط به نظام «حکمرانی و محیط زیست» با حضور دو صاحب‌نظر در حوزه اقتصاد سیاسی و محیط زیست برگزار شد. میزبان این گفتگو محمد ابراهیم رئیسی به نمایندگی از سایت خبری زیست آنلاین تاریخچه‌ای مختصر درباره «نظام حکمرانی» تعریف کرد و سپس، علی دینی ترکمانی و شهرام اتفاق به عنوان میهمانان این برنامه به طرح دیدگاه‌های خود پرداختند. شهرام اتفاق از موضع یک مدافع رویکرد «اقتصاد بازار آزاد» و علی دینی ترکمانی از منظر یک حامی الگوی نظری «سوسیال-دموکراسی»، هر کدام به طرح مباحث مقدماتی در این حوزه پرداختند. در اینجا مطالب مطرح شده میان این دو صاحب‌نظر ارائه شده است، اما مخاطبان میتوانند این گفتگو را با شنیدن فایل صوتی این نشست دنبال کنند.

رئیسی: از هنگامی که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل، از دریچه‌های مختلف به نظریه حکمرانی خوب پرداختند، مدت زیادی نمی‌گذرد و این توجه به اوایل دهه‌های 80 و 90 میلادی برمی‌گردد. برنامه عمران سازمان ملل و تا حدودی صندوق بین‌المللی پول، سیاستی به نام حکمرانی خوب را به عنوان کلید معمای توسعه عنوان کرده‌اند. با بررسی تاریخ علم اقتصاد توسعه و سیاستگذاری مربوط به آن، میشود گفت که حکمرانی خوب، در واقع خروجی یک سیر تکاملی است که بعد از حاکمیت نسبی دو دوره مهم، شامل دولت بزرگ و دولت حداقل مطرح شده است. دوره اول در پایان جنگ جهانی دوم شروع شد و تا اواخر 1970 ادامه داشت، متأثر از نظریات کینز بود. کینز معتقد بود که بیکاری و رکود پس از جنگ را، صرفاً با مداخله دولت حل و فصل می‌شود. بر همین اساس آرتور لوئیس، گسترش بخش مدرن و دولت برنامه ریز را توصیه کرد و مداخله دولت در همه سطوح شکل گرفت. میردال – به عنوان یکی از برندگان جایزه نوبل اقتصاد – هم در واقع طرفدار این رویکرد بود و نسبت به بازار و به ویژه تجارت بین الملل بدبین بود. به این ترتیب تا اواسط دهه 70، دولت به لحاظ نظری مجاز به کنترل تمام بازارها بود: بازار کالا، سرمایه، ارز و کار.

اما پایان دهه 70، این الگوی فکری جای خودش را به دولت حداقلی داد. مداخله دولت در اقتصاد باید کاهش می‌یافت و به این ترتیب، همه چیز به سازوکار قیمت‌ها و بازار واگذار شد. دولت ریگان و تاجر و همزمان، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، شعار پایان دوران دولت‌گرایی و آغاز دوران بازارگرایی را سر دادند. حاکمیت قیمت‌ها و آزادسازی و خصوصی‌سازی از نتایج این دوره بود.

بنیان نظری این الگو، طرز فکر نئوکلاسیک‌ها و مکتب اتریشی‌ها، مانیتاریست‌ها و مکتب انتخاب عمومی بود که همه، مشکل دخالت دولت در اقتصاد را تئوریزه کرده بودند. هایک و همچنین بوکانان، میلتون فردمین سه اقتصاددان مهم طرفدار این نظریه بودند. اما داستان اقتصاد توسعه در جهان اینطور پیش نرفت. اواسط دهه 1990 نارضایتی‌ها به رویکرد دولت حداقلی شکل گرفت و داگلاس نورث، رونالد کوز و جوزف استیگلیتز، که از اقتصاددانان نهادگرا بودند این نظریه را توسعه دادند که باید عنصر دیگری در این معادلات وارد شود و آن نظریه حکمرانی خوب بود. حکمرانی خوب بر اساس تعریف، مدیریت عمومی بر اساس حاکمیت قانون، دستگاه قضایی کارآمد، عادلانه و مشارکت‌گسترده مردم در فرایند حکومت است.

ما در این گفتگو به این الگوی توسعه مطرح شده در سالهای اخیر می‌پردازیم و در عین حال سعی میکنیم که رابطه محیط زیست را به عنوان یکی از مسائل مهم در الگوهای توسعه مورد بحث قرار دهیم. میهمانان من در این گفتگو که شما آن را از سایت زیست آنلاین می‌شنوید، علی دینی ترکمانی از صاحب‌نظران اقتصاد توسعه کشور و شهرام اتفاق از پژوهشگران اقتصاد توسعه در کشور هستند.

ترکمانی: ... خب شما به اختصار اشاره ای به تاریخچه تحولات نظریه‌های اقتصادی و توسعه ای کردید. همانطور که اشاره کردید، نظریه حکمرانی مشخصاً از 1990 به بعد مطرح شده است و بانک جهانی هم یکی از پایگاه‌های اشاعه این مفهوم بوده است و معمولاً در واقع در تعاریف، حکمرانی خوب به معنای هم برخورداری از نظام اخذ تصمیمات درست اطلاق میشود و هم نظامی که بتواند تصمیمات درست اخذ شده را به خوبی اجرا کند. این شاخص‌های مختلفی هم دارد که شما به آن اشاره کردید. ولی معمولاً در ادبیات بانک جهانی، حکمرانی خوب یک معنایی هم دارد و آن هم این است که دولتها محیط مناسبی را در سطح اقتصاد کلان برای فعالیت‌های بخش خصوصی فراهم بکنند. در نگاهی که من دارم، [در تعریف] حکمرانی خوب یک چیزهایی به این تعریف اضافه میشود و عمیق‌تر از این است و آن هم در واقع به معنای دموکراتیزه تر شدن نظام اخذ تصمیمات و نظام اجرای تصمیمات است. یعنی تصمیمات کلانی که در حوزه‌های مختلف برای مثال در حوزه فرایند انباشت سرمایه اتخاذ می‌شود. اینکه چه پروژه‌های سرمایه‌گذاری اجرا شود و بعد سازوکارهایی که موجب می‌شود که اجرای این پروژه‌های سرمایه‌گذاری، کیفیت قوی داشته باشند یا ضعیفی داشته باشند، چه نهادهایی در این دو مرحله یا این دو فرایند تأثیر دارند. چه بازیگرانی وجود دارند، این در واقع شکل دهنده نظام‌های حکمرانی است.

حالا هرچقدر نظام اخذ تصمیمات و نظام اجرای تصمیمات دمکراتیزه باشد، یعنی جامعه مدنی در آن نقش مهمی داشته باشد، صداهای مردمی توسط نمایندگی های مختلفی که دارند، از جمله اتحادیه ها و سندیکاها کارگری، از جمله ان-جی-اوهای زیست محیطی، از جمله سایر ان-جی-اوها، نقش بیشتری داشته باشند، طبیعی است که نظام حکمرانی میتواند کیفیت بهتری داشته باشد و در غیر اینصورت، میتواند کیفیت ضعیف تری داشته باشد.

علاوه بر این یک نکته مهمی که در ارتباط با موقعیت خاص ایران در واقع وجود دارد و من سعی کردم که این را به سهم خودم تئوریزه بکنم، مسئله تعدد مراکز قدرت یا مراکز تصمیم سازی که اجازه نمیدهد که آن دو مورد رخ بدهد، یعنی تصمیمات خوب اخذ بشود و بعد از اخذ تصمیمات خوب، آن موارد خوب اجرا شود. این مراکز قدرت یا مراکز تصمیم سازی متعدد که اسمش را من «تودرتویی نهادی» گذاشته ام، در واقع یکی از وجه مشخصه های مهم نظام حکمرانی در جامعه و اقتصاد ایران است که چند خروجی مهم دارد که این خروجی های مهم در بحث های محیط زیستی یکی از علل اساسی تخریب منابع، استفاده بسیار بد از منابع، و در نتیجه، تشدید بحران زیست محیطی است.

اولین خروجی تودرتویی نهادی، یک دولت در معنای عام کلمه، یعنی در همان معنی state فرنگی که معنای کل نظام حاکمیتی است، در یک معنا بسیار بسیار بزرگ است و در یک معنا خیلی کوچک است. در معنایی که خیلی کوچک است یعنی welfare state که در دنیای غرب مطرح شده است، یعنی در معنای دولت رفاه، خیلی کوچک است. اما در معنای دولت و نهادهای حاکمیتی، که از بودجه ارتزاق می کنند، و عمدتاً کارکردشان، کارکرد مصرفی و نه انباشتی است، بسیار بسیار بزرگ است. دلیل این وضعیت این است که دستگاه ها و نهادهای موازی و تودرتویی که شکل گرفته، موجب بزرگ تر شدن بودجه خوار مصرفی از بودجه شده است و وضعیتی پارادوکسیکال رخ داده است، یعنی از یک طرف دولت بزرگ است. از یک طرف کوچک. راه رفع این پارادوکس، آن چیزی نیست که در رویکرد نولیبرالی مطرح می شود. یعنی اینکه دولت از طریق کاستن هزینه هایش کوچک شود. چون اساساً به دلیل بالا بودن سهم هزینه های مصرفی، سهم هزینه های رفاهی و اجتماعی، سهم هزینه های زیرساختی، سهم هزینه های زیست محیطی، از کل بودجه بسیار کم است. این موجب می شود که آن تنمه ای هم وجود دارد، حذف شود و بحران های اجتماعی تشدید شود.

راهکارش این است که تودرتویی نهادی رفع شود. یعنی راهکار برمی گردد به حوزه سیاست و اقتصاد سیاسی. یعنی در واقع سیستم نهادی باید تغییر کند و ساختار قدرت باید به گونه ای شکل بگیرد که این مراکز قدرت و متعدد و بیش از اندازه ای که وجود دارد را رفع بکند و اگر رفع شود، آن وقت یک دولت متعارف به وجود می آید که این دولت متعارف میتواند بخش انباشتی خودش را بخصوص در حفظ محیط زیست ایفا بکند و در عین حال هم سهم هزینه های مصرفی اش میتواند خیلی کمتر باشد.

اتفاق: ... مطالبی که شما (رئیس) در ابتدای این نشست مطرح کردید که نگاهی داشتید به آن تاریخچه نظام حکمرانی، و مباحثی که آقای ترکمانی مطرح کردند من را و میدارد که من بحث را از جایی متفاوت از آنجایی که میخواستم شروع کنم و کمی به گذشته برگردم و راجع به تاریخچه ای صحبت کنم که این تاریخچه به بحث ما مرتبط خواهد شد.

ما در هزاره دوم میلادی شاهد مجموعه ای از تحولات مهم در اروپا بودیم که این تحولات بعداً در قالب مفاهیمی مثل مدرنیته و نظایر آن که تمام زندگی بشر را روی سیاره زمین تحت تأثیر قرار داده بود. این تحولات، تحول در اندیشه سیاسی، تحول در فلسفه، تحول در فلسفه علم و مواردی شبیه به این بوده است و در واقع حاصل آن منجر به ظهور مدرنیته، ظهور انسان مدرن، ظهور نظام حکمرانی برابر با آنچه که امروز آن را میفهمیم، گذار از نظام های فئودالیستی و محوریت یافتن سازوکار بازار، شکل گیری مفاهیم مربوط به توازن قوا در حوزه اندیشه سیاسی.

بنابراین چون شما درباره آن تاریخچه یک اشاره ای داشتید، من میخوام توضیح بدهم که تقریباً از سده 1300 به بعد، همزمان با افزایش مازاد اقتصادی در جوامع اروپایی، ما شاهد شکل گیری یک سری اندیشه سیاسی درباره نظام حکمرانی بودیم؛ چون آن مازاد اقتصادی روز به روز افزایش پیدا میکرد و مسئله مدیریت آن مازاد اقتصادی نیز اهمیت پیدا میکرد.

مثلاً در دهه 1320 یک اندیشمندی به نام مارسیلیوس پادویی وجود داشت که راجع صحبت میکرد و معتقد بود که اداره جامعه باید توسط افراد منتخب همان جامعه انجام بشود. در همان دهه 1320 میلادی ما شاهد ظهور اندیشه ویلیام اوکام بودیم که او هم از اداره جامعه توسط افراد منتخب همان جامعه سخن میگفت. در دهه 1510 کتاب «شهریار» ماکیاولی منتشر شد که درواقع تعریف سازمان سیاسی برای اداره جامعه را مطرح میکرد. در دهه 1510 اندیشه مارتین لوتر مطرح بود که به نقش آفرینی کلیسا معترض بود و او هم درباره سازمان سیاسی جامعه صحبت میکرد. در دهه 1580 ما شاهد اندیشه ژان بدن در آن کتاب معروفش به نام «شش کتاب درباره جمهوریت» بودیم که تعریفی از حکومت و پادشاه و منشأ مشروعیت داشت. دهه 1650 دوران توماس هابز بود که در آن کتاب مشهور «لویاتان» را نوشت و از ضرورت وجود حکومتی مقتدر سخن گفت تا به آن «جنگ همه علیه همه» خاتمه داده شود. حوالی دهه 1640 پیمانی در اروپا منعقد می شود که به آن پیمان وستفالی میگفتند که اینجا آن دولت – ملت ها و حکومت های مطلقه در اروپا شکل میگیرند.

اینجا یک تحول مهمی رخ میدهد که من میخوام به این تحول مهم بپردازم و خیلی به بحث ما مربوط می شود. از اینجا به بعد درواقع ما شاهد یک تلاش معکوسی هستیم که در این تلاش معکوس، کوشش برای آن که نظام حکمرانی را به وجود بیاورند و آن را مستقر کنند، کم کم مبدل به تلاش برای مهار نظام های حکمرانی شد. بنابراین در تاریخ می خوانیم که در دهه 1680 جان لاک در آن کتاب «دو رساله درباره حکومت» خودش، راجع به حقوق طبیعی انسان ها صحبت میکند و در دهه 1740 مونتسکیو در کتاب «روح القوانين» خودش از تفکیک قوا سخن میگوید و آن را راهکاری برای مهار قدرت میداند. بعد از مونتسکیو و جان لاک هم، اندیشمندان دیگری مثل ولتر، هیوم، کانت و ... از توازن قوای سخن می گویند. ویلیام توماس جونز در کتابش، سیر تحولات این 400 ساله را اینطور توضیح میدهد، من عیناً از روی کتابش میخوانم:

در آغاز روزگار نو، یعنی در خلال قرون شانزدهم و هفدهم، اختیار دادن به فرمانروای محلی و حفظ اختیار او در برابر نیروهای کوچک تر از قبیل اشراف فئودال که در داخل کشور وجود داشتند، مسئله بسیار مهمی بهشمار می رفت، و این مسئله به همین صورت برای بدن و هابز مطرح بود. ولی وقتی که این مبارزه برای به قدرت رساندن حکمران به موفقیت رسید، لاک و دیگران رفته رفته احساس کردند که خطر معکوس آن، جامعه را تهدید می کند. یعنی در واقع تا زمانی که حکمران قدرت کافی نداشت، نظریه پردازان سیاسی می خواستند او را به قدرت برسانند، اما بعد مسئله ای که برای آن نظریه پردازان پیش آمد این بود که حکمران بیش از اندازه قدرت یافته است. حکمران تافته جدابافته ای برای خود شده بود، زندگی اش به خودش تعلق داشت و غرض او یعنی آسایش و رفاه شخصی اش و هر چیز دیگری که در آن کشور وجود داشت، میبایست در راه تحقق آرمان او بهکار بیافتد.

یعنی در واقع جونز در این سطور به ما می گوید که همانطور من هم عرض کردم و تلاش کردم تا توضیح بدهم، تلاشی که در گذشته برای شکل گیری نظام های حکمرانی در اروپا طی آن چهارصد (400) سال بعداً مبدل به تلاش برای مهار قدرت شده بود.

بتدریج از قرن هفدهم و هجدهم به بعد، با خاتمه دوران فئودالیسم و ظهور تولید انبوه و محوریت پیدا کردن سازوکار بازار، جامعه مدنی مبتنی بر بازار و بخش خصوصی، فضایی ایجاد شد که خود این سازوکار بازار و جامعه مبتنی بر بازار و بخش خصوصی، تبدیل به نیروی عظیمی در برابر اقتدارگرایی و خودکامگی نظام حکمرانی شد که آن اندیشمندان اروپایی سال ها درباره آن صحبت کرده بودند. یعنی آن گمشده جان لاک و شارل مونتسکیو و دیوید هیوم و بقیه پیدا شد و آن وزنه ای که میتوانست این موازنه قدرت را ایجاد کند بازار بود.

به استناد این مقدمه ای که توضیح دادم، تصور میکنم که احتمالاً شاید بنده و آقای ترکمانی در دو موضع با هم اختلاف نظر داریم و شاید هم نداریم، چون نمیدانم و بیشتر باید درباره آن صحبت کنیم.

یکم) تجربه 700 سال تحولات اندیشه سیاسی و فلسفی در اروپا به ما میگوید که توازن قوا، رمز ایجاد و بقای حکمرانی خوب است و در عصری که ما در آن زندگی می کنیم، نهاد بازار کلیدی ترین وزنه در برابر نظام حکمرانی و در ایجاد موازنه قدرت است.

دوم) دومین مسئله ای که شاید موضوع اختلاف نظر بنده با آقای ترکمانی است این است که آن تودرتویی نهادی آقای ترکمانی اسم می برند، چیز جدید نیست و در گذشته هم وجود داشته است و وقتی شما تاریخ تحولات سیاسی در اروپا را مطالعه می کنید، با نهادهایی مواجه می شوید که مثل نقش اشراف فنودال، فرمانرواهای محلی، پادشاهان، کلیسا و ... که اینها هم همان فضای تودرتویی نهادی را ایجاد کرده بودند. اما تحولات نهادی در اروپا و بعد گسترش مدرنیته در بقیه جهان، حاصل آن تحولات یادشده بود.

بنابراین این تحولات نهادی با ایجاد نهادهای نهادهای دست ساز و بر ساخته در واقع حل و فصل نشد و حاصل تحولات دیگری بود.

حالا شاید من بتوانم دو سوال را مطرح کنم که بتواند به تداوم این بحث کمک کند. یکی اینکه در واقع من علاقه مندم بدانم که از منظر آقای ترکمانی، کدام عامل موجب میشود که یک نظام حکمرانی خوب داشته باشیم؟ با توجه به آن مسائلی که من در تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا گفتم، چطوری میشود یک نظام حکمرانی را خوب نگاه داشت یا به سمت خوب شدن هدایتش کرد؟

دوم اینکه بدیل این تودرتویی نهادی از منظر ایشان چیست؟ چگونه می شود این تودرتویی نهادی را حل و فصلش کرد؟ البته ایشان توضیح دادند که راه حل تودرتویی نهادی، راه حل نئولیبرالی نیست؛ اما برای اینکه بتوانیم این بحث را پیش ببریم، باید بدانیم که راهکاری که از منظر ایشان وجود دارد چیست تا بتوانیم این بحث را توسعه بدهیم.

رئیس: خیلی ممنون جناب اتفاق، من قبل از آنکه آقای ترکمانی به این پرسشها پاسخ بدهند از شما خواهش میکنم که سوال بعدی من را پس از آنکه نوبت شما شد بفرمایید که چطور میفرمایید که بازار و سازوکار آن، مهمترین عامل مقابل حکومت است و میتواند حکومتها را کنترل کند؟ چون به نظر می آید که بر اساس سیر اولیه ای که عرض کردم نتوانسته است که این کار را بکند که در مرحله بعدی نارضایتی ها پیش آمده است. آقای ترکمانی خواهش میکنم که شما مطالبتان را بفرمایید تا در مرحله بعد در خدمت آقای اتفاق هم باشیم.

ترکمانی: خواهش میکنم. ببینید در ارتباط با بحث توازن قوا، من فکر نمیکنم که اختلاف نظری وجود داشته باشد و مطلبی هست که من هم روی آن تأکید دارم و در واقع آن تودرتویی نهادی به معنای شکل گیری ساختی از قدرت است که اجازه بروز توازن قوا را نمیدهد و راهکارش هم در حوزه اقتصاد نیست. بنابراین توازن قوا وجود ندارد، دلیلش هم تودرتویی نهادی است که من عرض کردم مراکز قدرت متعدد در کنار یکدیگر و راهکارش هم در حوزه اقتصاد نیست، در حوزه سیاست است و به طور مشخص در زیر ساخت حقوقی ای هست که مدل شکل گیری این نوع ساختار قدرت شده است.

وقتی میگوییم در حوزه اقتصاد نیست، یعنی از طریق سیاست هایی مثل آزادسازی قیمت ها، مثل خصوصی سازی، نمیشود تودرتوی نهادی را رفع و رجوع کرد. بنابراین آن سیاست ها حتی در جایی هم که به فرض لازم هست، دچار شکست می شود. راهکار اساسی، در حوزه سیاست و در حوزه زیر ساخت حقوقی و یا قانون اساسی است. آنجا هست که در واقع بایستی تغییراتی به وجود بیایید که این تودرتویی نهادی - که حالا دو راه دارد - رفع و رجوع بشود. یک راه این است که نهادهای انتخابی بماند و نهادهای انتصابی کنار بروند یا در حداقل قرار بگیرند. یک راه هم می تواند این باشد که نهادهای انتخابی کلاً کنار بروند و نهادهای انتصابی باقی بمانند. به هر حال این موجب می شود که این سیستم نظام حکمرانی از این وضعیت پارادوکسیکالی که در واقع وجود دارد و موجب می شود که شکست در هماهنگ سازی سیاسی به شدت بالا باشد، از این موقعیت خارج شود. شما ببینید در تمام استان ها یک استاندار وجود دارد به علاوه نهادهای دیگر که قدرت های همسنگ هستند؛ نه قدرت های همسنگ که یکدیگر را متوازن کنند، به قولی در کار همدیگر دخالت میکنند و یک جور قدرتهای همسنگ اجباری هستند و این باعث میشود که برنامه های مختلف و مداخله های مختلف وجود داشته باشد.

در بازار پول همین طور است، در بخش صنعت همینطور است، سیستم مالیاتی درگیر همین مشکل است. ریشه همه اینها برمیگردد به تودرتویی نهادی که عرض کردم.

بنابراین اینکه توازن قدرت یا توازن قوای قدرت باید وجود داشته باشد، بحث کاملاً درستی است و اتفاقاً مسئله این است که با تودرتویی نهادی تناقض پیدا می کند.

نکته دوم این است که به لحاظ تاریخی، این صحیح است که هر چه ما برگردیم به دوران پیشامدرن در واقع ما یک نوع سیستم فئودالی و ملوک الطوایفی در ایران و در حتی در برخی کشورهای دیگر ممکن است ببینیم. ولی باز در آنجاها سیستم قدرت، به نوعی به گونه است که ساختارش به لحاظ مدیریتی یک دست تر است. یعنی این که فرض کنید که یک نفر به عنوان پادشاه یا امپراطور آن بالا هست و یک افرادی در جاهای مختلف به عنوان نماینده این پادشاه یا امپراطور قرار است که امور را رتق و فتق بکند. ممکن است که به دلیل وسعت قلمرو سرزمینی، به دلیل شکل نگرفتن دولت - ملت، و عواملی از این دست، هماهنگی ای که باید وجود داشته باشد وجود ندارد و بنابراین در جاهایی ناهممانگی وجود دارد. اما اینکه طبق آن چیزی که در زیرساخت حقوقی تعریف میشود، ساختار قدرت در یک دوره متحقیماً مدرن به گونه ای شکل میگیرد که ما شاهد مراکز قدرت متعدد هستیم، داستان آن چیز دیگری هست. یعنی نمیتوانیم با آن مقایسه کنیم، هر چند که میتوانیم شبیه سازی کنیم و بگوییم که در دوره تاریخی گذشته چنین چیزی وجود داشته است.

پس این دو نکته ای که جناب اتفاق فرمودند. اما من داشتم عرض میکردم که آن را تبیین کنم و آن را تبدیل کنم به پرسش هایی که مطرح فرمودند که راهکار چیست؟ ببینید من عرض میکردم که این تودرتویی نهادی موجب بروز یک وضعیت پارادوکسیکال شده است. یعنی دولت از یک طرف بزرگی است، آنچنانکه ما این را در بحث روزمره مردم می بینیم که می گویند این دستگاه، یا آن دستگاه، از بودجه اینقدر سهم میبرند و چرا باید اینقدر سهم ببرند؟ در واقع به زبان اقتصادی، معنی این حرف این است که وقتی دستگاه هایی که از بودجه سهم می برند و عمدتاً کارکردشان انباشتی نیست، بلکه مصرفی است، وقتی سهم اینها زیاد می شود، آنچه رخ می دهد آن است که سهم هزینه های عمرانی از کل بودجه از چهل درصد چهار دهه پیش، روی کاغذ به 12 الی 13 درصد و در عمل به صفر درصد کاهش پیدا می کند.

کما اینکه در سال گذشته سرمایه گذاری خالص به قیمت حقیقی منفی شد؛ یعنی حتی به اندازه ای که جبران استهلاک سرمایه هم صورت بگیرد، سرمایه گذاری رخ نداده است و این یعنی اینکه اقتصاد ما باید از مایه مصرف کند. یعنی اقتصاد توانایی انباشت سرمایه را از دست داده است. اقتصادی که توانایی انباشت سرمایه را از دست بدهد، یعنی اینکه نمی تواند در مرزهای تحولات تکنولوژی که در دنیا پیش می رود عمل کند. یعنی اینکه نمی تواند سرمایه گذاری هایی که برای حفاظت از منابع طبیعی لازم است را انجام بدهد و در نتیجه نمیتواند از محیط زیست حمایت کند. این توانایی خودش را فی نفسه از دست می دهد. اینکه می گویم در واقع فی نفسه از دست می دهد به خاطر این نیست که دولت رفاه بزرگ وجود دارد. ما این دولت بزرگ رفاه را در سوئد، در فنلاند، در سوئیس، حتی تا حدی در ژاپن و تا حدی در فرانسه می بینیم. یعنی می دانیم که چالش های زیست محیطی و چالش های اقتصادی که اقتصاد ما با آن درگیر هستند، آنها درگیر نیستند.

پس دولت رفاه حد مسئله نیست. اتفاقاً در آن کشورها مثل سوئد، مثل سوئیس، عملکرد دولت رفاه که مورد نقد رویکرد نئولیبرالی هست به گونه ای بوده که سطح استانداردهای زندگی را ارتقاء داده و تا حد زیادی مسائل زیست محیطی را توانسته پاسخ بدهد، نمیگویم کاملاً اما تا حد زیادی. در نتیجه آنچه رخ میدهد این است که وقتی در سوئد برای افزایش دستمزد رأی گیری می شود، مردم رأی [مثبت] نمی دهند. پرسیده می شود چرا و مردم می گویند که ما به اندازه کافی مصرف می کنیم. دستمزد زیاد منجر به مصرف زیاد و تخریب بیشتر محیط زیست می شود. وقتی در سوئیس، مسأله پرداخت یارانه همگانی مطرح می شود، مردم مخالفت می کنند. باز دلیلشان چیست؟ همین مسئله است. یعنی در یک جایی دولت رفاه می تواند سطح استانداردهای زندگی را ارتقا بدهد، موجب تحولات تکنولوژیک بشود، کارکرد انباشتی خودش را در اشکال بسیار خوب انجام بدهد، در نتیجه دغدغه های محیط زیستی تبدیل به دغدغه های عمومی می شود و حالا از پایین اشاعه پیدا می کند. یعنی وقتی از بالا دولت می خواهد سطح مصرف را بالا ببرد، مردم از پایین مخالفت می کنند.

این کارکرد را دولت در ایران به هیچ وجه نمی تواند داشته باشد. ضمن اینکه به دلیل تبدیل هزینه های عمرانی به هزینه های مصرفی، اساساً چنین کارکردی را ندارد. اینکه چرا سهم هزینه های مصرفی روی کاغذ به 86 الی 87 درصد و عملاً به 100 درصد افزایش پیدا کرده است، به همان مسئله تودرتویی نهادی بر می گردد. یعنی به دل حاکمیت یا نظام حکمرانی که بسیار بزرگ است و ارتباطی هم با آن مسئله دولت رفاه یا به دولت بزرگی که مورد نقد رویکرد نئولیبرالی قرار میگیرد، به هیچ وجه ندارد. چون در آنجا در بحث دولت رفاه، رویکردهای نئولیبرالی بحث شان این است که لازم نیست که دولت وارد سرمایه گذاری در این حوزه ها بشود. بنابراین بهتر است که شرایط را به گونه ای فراهم بکنیم که بخش خصوصی رشد بیشتری بکند. در اقتصاد ایران مسئله این نیست که دولت دارد سرمایه گذاری می کند، مسئله این است که به آن دلیلی که عرض کردم، دولت اساساً توانایی انباشت سرمایه را از دست داده است. علاوه بر اینکه اگر در گذشته، به دلیل درآمدهای نفتی اگر امکان انباشتی هم داشت، به دلیل همین تودرتویی نهادی و همین مشکل coordination failure شکست در هماهنگی سیاستی خیلی بالا، نمی توانست همین سرمایه گذاری هایی را هم که تعریف می کرد، خوب به پیش ببرد و بنابراین بهره وری سرمایه در حد بسیار بسیار پایینی بوده است و نتیجه اش این میشود که با بحران های زیست محیطی تشدید می شود.

اما برگردم به پرسشی که مطرح فرمودند، که راهکار من چیست که قبلاً به اختصار عرض کردم. این راهکارش در حوزه اقتصاد نیست. یعنی در دنیای غرب هم مسئله توازن قوا، از طریق بازارگرایی حل نشده است. هر چند که بازار به عنوان جزئی از ساخت اجتماعی رد نمی شود. ولیکن مسئله اصلی اتفاقاتی است که در حوزه ساختار قدرت رخ داده است. شما ببینید اگر بخواهیم به طور مشخص تر و دقیق تر بگوییم، از قرن هیجدهم، یعنی از زمانی که آدام اسمیت کتاب ثروت و ملل خودش را نوشته است، بازار شکل گرفته است و ایشان گفتن را پردازش می کند برای اینکه بازار رشد بیشتری بکند، تقسیم کار، مبادله و تحولات تکنولوژی، در عین حال از طریق تنویریزه کردن هماهنگی طبیعی منافع فرد و جامعه. در واقع نوعی از الگوی ساماندهی اجتماعی را طراحی می کند برای اینکه نقش و اثرگذاری دستگاه کلیسا در سیاستگذاری ها تا جایی که ممکن است حداقل کند. ولی اگر جامعه به طور خودکار می تواند با اتکای به سازوکار بازار آزاد خودش را سامان بدهد، به قول ایشان نیاز به یک لویاتان یا دولت یا دستگاه خیلی بزرگ نیست. حالا البته می دانیم درباره آن جدال های نظری وجود دارد که من نمیخواهم وارد آن بحث ها بشوم. اینکه سازوکار جزئی از نهاد اجتماعی ساخت قدرت در معنای خیلی کلی است، در آن تردیدی نیست. اما مسئله اساسی به زیرساخت حقوقی بر میگردد. یعنی این زیرساخت حقوقی در کشورهای مختلف چه وجه مشخصه ای دارد. اگر این زیر ساخت حقوقی به گونه ای تعریف شده باشد که اجازه شکل گیری قدرت های متوازن یا قوای متوازن را بدهد، به مرور زمان میتوان انتظار داشت که در واقع نظام حکمرانی هم کیفیت لازم را با تغییر تحولاتی از درون داشته باشد، صرفنظر از اینکه قدرت کجا متمرکز شده است. شما ببینید در عربستان، ما می دانیم که یک دولت دموکراتیک نیست. یک نظام پادشاهی است که دولت در دربار و پادشاه متمرکز شده است. اما ساختار قدرت تقریباً منطبق با آن چیزی است که در همه جای دنیا وجود دارد. یعنی یک قوه مجریه وجود دارد که در رأس آن پادشاه است و یک قوه مقننه و یک قوه قضائیه. در یک کشوری مثل چین، همان وضعیت است. یعنی نظام دموکراتیکی آنجا وجود ندارد و یک نظام تک حزبی است. ولی ساختار قدرت از یک الگوی کلاسیک تبعیت می کند. یعنی یک قوه مجریه که در رأس آن رئیس جمهور که رئیس حزب کمونیست چین هست، به علاوه مجلس و به علاوه قوه قضائیه، به علاوه نهاد ارتش که در همه جای دنیا هست. حالا در یک کشوری مثل کشور ما، واقعیت امر این است که به دلیل تعریف ابتدائی که در زیر ساخت حقوقی، یعنی قانون اساسی صورت گرفته، نهادها فرم کلاسیک خودشان را صرفنظر از بحث سیاسی، یعنی درجه آزادی ندارند. و این باعث می شود که کارایی و در واقع بهره وری درونی خود سیستم حکمرانی و نظام تصمیم سازی، به دلیل همین تودرتویی نهادی و موازی کاری های بیش از اندازه، به شدت کاهش پیدا کند و تأثیرات خیلی جدی روی خروجی عملکرد تصمیماتی که اتخاذ می شود بگذارد.

بنابراین، اگر زیرساخت حقوقی اصلاح نشود، از طریق پیشبرد سیاست های نئولیبرالی که سیاست های بازارگرایانه هست، اتفاق خاصی در زمینه تغییر توازن قوا ایجاد نمی شود. مگر اینکه این گفته شود یعنی این فرضیه اساسی دیدگاه نئولیبرالی گفته بشود که برای مثال، تأمین حق مالکیت خصوصی به عنوان جزء مهمی از حق مدنی افراد، میتواند به شکل گیری بخش خصوصی یا بازار قوی کمک کند و آن میتواند موجب دگر دیسی ساختار قدرت شود. خب ما ببایم و این را در تجربه تاریخی ببینیم که چقدر جواب میدهد. در تجربه تاریخی یکی از موارد خیلی خوبی که وجود دارد که میشود این فرضیه را در آن آزمایش کرد، یکی دولت شیلی در زمان پینوشه هست، یکی دولت هند در زمان نهرو و ایندرا گاندی است. دولت پینوشه دولتی هست که سیاست های افراطی فریدمن و هایک را اجرا میکند. یعنی یک بازارگرایی ناب در آن سیستم وجود دارد. ولی همه میدانیم که یکی از فاشیستی ترین دولتهای تاریخ دولتی هست که پینوشه آن را رهبری کرده است. در مقابل آن دولتی که جواهر لعل نهرو و ایندرا گاندی در طی سالهای 1950، 60 و 70 رهبری کردند، دولت هایی هستند که سیاست های سوسیال دموکراسی را دنبال کردند. اما در عین حال همگان قبول دارند که یکی از بزرگترین

دمکراسی های جهان بوده است. چرا؟ برای اینکه در قانون اساسی هندوستان، اصل تفکیک قوا رعایت شده است. اصل جدایی دین از دولت رعایت شده است. در قانون اساسی شیلی، من البته این را مطمئن نیستم اما احتمال می‌دهم آنجا هم این رعایت شده است، اما در عرصه عمل، مانند ایران قبل از انقلاب یا عربستان سعودی، قدرت در نزد یکی از قوا متمرکز می‌شود و بنابراین، به رغم اینکه بازار وجود دارد و بازار اتفاقاً از طریق سیاستهای بازارگرایانه در حال رشد است، اما شاهد هستیم که سیستم به لحاظ سیاسی یکی از فاشیستی ترین سیستم های جهان است. این نشان می‌دهد که بحث اصلی برمی گردد به همان قانون اساسی و به عنوان زیر ساخت حقوقی، تعریف آنجا از ساخت قدرت، نهاده سازی هایی که بر مبنای آن قانون اساسی به عنوان شکل دهنده مسیر سیاست ها و چهارچوبهای سازمانی به وجود بیاید. اگر در آنجا، اصل تفکیک قوا و پرهیز از تودرتویی نهادی رعایت شود، یک الگوی کلاسیکی میتواند به وجود بیاید که صرفنظر از بحث سیاسی، میتواند لاقلاً هماهنگی درونی بالاتری داشته باشد و در نتیجه بخشی از آن وظایف انباشتی و توسعه ای که بر دوشش هست را خوب انجام بدهد. در غیر اینصورت، شما وقتی هم که می‌روید سراغ سیاست های بازارگرایانه، سیاست هایی که از سال 1368، بعد از جنگ به این طرف در اقتصاد و جامعه ایران اجرا شده است، اتفاقی که می افتد این است که خود مدافعان این سیاست ها می گویند که با خصوصی سازی، محدود سازی شده است، بنابراین به جای خصوصی سازی باید رفت به سراغ شعار آزادسازی اقتصادی. ولی اینها به نظر من فرافکنی در بحث است. اصل بحث را نشانه نمی‌رود. اصل بحث این است که هرگونه تحول جدی در اقتصاد ایران، با هدف اینکه حفاظت بشود از بخصوص محیط زیست مان که تبدیل شده به یک چالش بسیار بسیار جدی و آینده هموطنان ما را در مخاطره بسیار جدی قرار داده است، برمیگردد به اینکه در حوزه سیاست بایستی تغییراتی جدی بوجود بیاید تا تودرتویی نهادی رفع و رجوع شود.

رئیس: متشکرم از توضیحات مبسوط شما. البته عرض بنده این است که درواقع اصلاحاتی باید انجام بشود و همانطور که فرمودین در سیاست گذاری هایی که وجود دارد، و مسئله مهمتر این است که در حوزه محیط زیست، برخی اوقات با منابعی مواجه هستیم که اصولاً که برگشت ناپذیر هستند و شاید نیروی کار یا هر عامل دیگری را بتوانیم بازیافت و جبران کنیم اما مسئله این است که برخی از منابع محیط زیست به گونه ای است که منبع از دست خواهد رفت و درواقع بازیابی آن غیرممکن خواهد بود و منجر به بحران هایی خواهد شد، همانطور که در مورد آب های زیرزمینی با آن مواجه هستیم. اگر اجازه بفرمایید بحث را با آقای اتفاق دنبال کنیم. آقای ترکمانی اعتقاد دارند که اعتقادات بازار گرایانه نمی تواند راه حلی برای حل مسایل مربوط به اقتصاد و ازجمله محیط زیست را حل کنیم، خواهش اینه که . . .

ترکمانی: جناب رئیسی من عذرخواهی می کنم فقط من یک مطلبی به ذهنم رسید فقط در حد 30 ثانیه. من فقط در حد یک بحث کلی و مرتبط با تودرتویی نهادی، سیاست های بازارگرایانه لاجرم شکست می‌خورد عرض کردم، در . . . بحثهایی مطرح می شود که آن هم بنا به دلایلی نه در ایران بلکه در کل جهان پاسخگو نیست و نیازی به راهکارهایی در جهت دمکراتیزه کردن نظام تصمیم سازی هست. حتی نظام حکمرانی جهانی هم باید دمکراتیزه شود. حالا در وقت های بعدی وارد جزییاتش می‌شویم. فعلاً من در سطح کلیات دیدگاهم را عرض کردم.

رئیس: بله متشکرم. ما هم چون به طور کلی میدانیم که آقای اتفاق نظرات شان به سمت تفکر بازارگرایانه است، می‌خواهیم نظرات کلی ایشان را هم بدانیم، اما حتماً مباحث جزئی تری هم وجود دارد که در گفتگوهای بعدی به آن خواهیم پرداخت. جناب اتفاق خواهش میکنم که نظر اتان را بفرمایید.

اتفاق: خیلی ممنون. من تصور میکنم که ما این بحث را از دو منظر نگاه کنیم. من هم در پاسخ به سوالی که شما آقای رئیسی مطرح کردید و هم در بررسی فرمایشات آقای ترکمانی که روی زیر ساختهای حقوق و قانون اساسی تأکید داشتند، عرض من این است که فعلاً بدون آنکه به سراغ شواهد، مثال ها و نمونه ها بروم، از منظر تنوریک، هر تلاشی در مورد تغییر زیرساخت حقوق در جامعه، هر تلاشی در جهت تغییر قانون اساسی و هر چیزی شبیه به این، نیازمند قدرت است و بدن موازنه قدرت نمیشود این کار را انجام داد و آقای ترکمانی با این عرض بنده موافق هستند که این موارد به موازنه قدرت احتیاج دارد. اما نمیتوانند نمونه ای را در جامعه نشان بدهند، آدرسی را به ما بدهند که آن منبع قدرت بتواند موفق به تغییر چنین زیرساخت حقوقی ای بشود یا موفق به تغییر قانونی بشود. ببینید، آن دستاورد بزرگی که در تجربه اندیشه سیاسی در غرب وجود داشته است، آن نیرویی که بتواند نظام حکمرانی را کنترل کند، و در برابر نظام حکمرانی بایستد و تلاش کند که آن را هدایتش کند و تصحیحش کند، موجب بهبودش شود، بخش خصوصی و نظام بازار است. یعنی وقتی درباره موازنه قدرت صحبت می کنیم، نظام حکمرانی مثلاً مستقر در عربستان سعودی را داریم که این نظام حکمرانی مستقر است و قدرت را دست دارد. وقتی می‌گویید که می‌خواهیم زیر ساختهای حقوقی یا قوانین را در عربستان سعودی تغییر

بدهیم، چه نیرویی قرار است این کار را انجام بدهد. این نیرو بر اساس یافته ها، بر اساس تجربیات، بر اساس آن چیزی که در تاریخ تحولات اروپا داریم، که ثمره اش به دنیای امروز رسیده است، آن نیرو، نیروی بازار است. آن نیرو جامعه مدنی ای است که تعریفی جز بازار ندارد. بنابراین هم در پاسخ به سوالی که شما آقای رئیسی مطرح کردین و هم در مورد بحثی که آقای ترکمانی داشتین، ما نیرویی به غیر از نیروی بخش خصوصی و نیروی بازار در برابر نظام حکمرانی نداریم. این نیرو قرار نیست که نظام حکمرانی را ساقط کند، بلکه این نیرو قرار است، نظام حکمرانی را تصحیح کند، و موجبات پیشرفت و بهبود آن را فراهم سازد.

مقایسه جالبی می شود کرد بین میزان درجه آزادی اقتصادی کشورها و میزان امتیازی که کشورها از بابت نظام حکمرانی دارند. یعنی مطابق مطالعاتی که بانک جهانی انجام داده است، یک سیستم امتیازبندی برای نظام حکمرانی طراحی شده است، که آن سیستم امتیازبندی دارای شش شاخص است. این شش تا شاخص عبارتند از:

- (1) کنترل فساد
- (2) ثبات سیاسی و عدم وجود خشونت
- (3) اثربخشی دولت
- (4) حاکمیت قانون
- (5) کیفیت تنظیم گری (یا رگولاتوری)
- (6) حق اعتراض و پاسخ گویی

همه کشورهای دنیا از حوالی سال 1990 تا امروز بر اساس این شش شاخص ارزیابی شده اند و یک رتبه هایی به ایشان اختصاص داده شده است. مقایسه نتایج این سیستم امتیازبندی «کیفیت نظام حکمرانی» با «درجه آزادی اقتصادی» شان، خیلی جالب است؛ برای اینکه مثلاً بر اساس نظام موسسه فریزر، ما در دنیا چهار گروه کشور داریم که به لحاظ میزان آزادی اقتصادی رتبه بندی شده اند. کشورهایی که بالاترین رتبه آزادی اقتصادی را دارند، از کیفیت نظام حکمرانی بالاتری هم برخوردارند. حالا جالب است بدانید که وقتی آقای ترکمانی راجع به این صحبت میکنند که باید به شاخص های دیگری غیر از آن چیزی که در سیستم رتبه بندی کیفیت نظام حکمرانی متعلق به بانک جهانی است توجه کنیم، مثلاً به شاخص توسعه انسانی توجه کنیم که در اندیشه اقتصاددان هایی مثل آمارتیاسن هست، آنجا هم باز با همین وضعیت مواجه هستیم. یعنی هرچقدر درجه آزادی اقتصادی بیشتری داریم، در آن کشورها ما شاخص توسعه انسانی بهتری داریم و مفاهیم مترتب بر اندیشه آمارتیاسن را می بینیم. بنابراین از لحاظ نظری آن نیرویی که قرار است آن تغییرات را انجام بدهد، آن نیرویی که قرار است زیرساختهای حقوقی را تغییر بدهد، آن وزنه ای که قرار است در برابر نظام حکمرانی بایستد و موجب بشود که آن را بهبود ببخشد، موجبات پیشرفتش را فراهم کند، تصحیحش کند، و هر تغییر مثبتی در آن ایجاد کند، آن بازار و بخش خصوصی است و جامعه مدنی هم تعریفی به جز جامعه مدنی و بخش خصوصی ندارد، چون افراد یا در استخدام دولت هستند یا مستخدم دولت نیستند و در بخش خصوصی فعالیت می کنند و جامعه مدنی به منزله همه آن ساحت اقتصادی ای است که خارج از قلمرو دولت وجود دارد.

مطاب دومی که آقای ترکمانی به آن اشاره کردند، که من دوست دارم حتماً راجع به آن صحبت کنیم، بحث هند و شیلی است. من فقط یک اشاره کوتاه میکنم که از دوره ای که سیاست بازارگرا در شیلی به خدمت گرفته شده است، رشد اقتصادی آنجا بسیار بالا بوده است و حکومت های دموکراتیکی که بعد از پینوشه هم در شیلی انتخاب شدند، در واقع همان سیاست ها را ادامه دادند و مسیر آلوده را نرفتند. این به منزله تأیید آن کودتا در شیلی نیست، اما ما داریم راجع به ساحت اقتصادی صحبت میکنیم. از منظر اقتصادی بعد از اینکه پینوشه، که با یک کودتای خونین قدرت را در دست گرفت، و در آنجا سیاست های اقتصاد بازار آزاد را در پیش گرفتند، بعد از اینکه حکومت پینوشه کنار گذاشته شد، حکومت های بعد از پینوشه هم که برخی از آنها هم سوسیال-دموکرات ها بودند، سیاست های اقتصادی پینوشه را کنار نگذاشتند و همان مسیر را ادامه دادند.

در مقایسه، کشور هند در تمام دورانی که سیاست های سوسیال-دموکراسی را در پیش گرفته بود، وضعیت اقتصادی بسیار بدی داشت و رشد اقتصادی بسیار نامطلوبی داشت، و امروز که ما شاهد خیزش مجدد هند در اقتصاد دنیا هستیم، ناشی از کنار گذاشتن آن سیاست

ها است. منتها این بحث چون بحث دوتا کشور است که باید مزین به مجموعه ای از آمار و اطلاعات باشد، من فعلاً در حد یک تذکر این بحث را کنار میگذارم.

بحث اصلی که میخوایم به آن بپردازم این است: آقای ترکمانی میگویند که از سال 1368 به بعد، سیاست های بازارگرا در کشور اجرا شده است. ببینید ما به هیچ وجه در کشور به سمت سیاست های بازارگرا نرفته ایم. ما چند تا بازار در کشور داریم. یکی از آن بازارها بازار کالا است. در بازار ما یک اقتصاد دولتی داریم که کاملاً از سیاستهای بازار دور است. قیمت گذاری بر روی بسیاری از کالاها توسط دولت انجام می شود. چگونگی مبادله کالا از حیث واردات و صادرات و غیره، در انقیاد قوانین دولتی است؛ و آن چیزی که امروز اینجا رخ می دهد، با مفهومی که باید در یک نظام لیبرال دموکراتیک وجود داشته باشد - نه در یک نظام به قول آقای ترکمانی نئولیبرال - بسیار متفاوت است. ما هنوز وارد عصر لیبرالیسم نشده ایم. یعنی نه احترامی برای مالکیت خصوصی وجود دارد - به آن معنی لیبرالی - چرا که این مالکیت خصوصی میتواند مورد تعدی قرار بگیرد، یک جاهایی کالاها باید با قیمتی که دولتی تعیین میکند باید خرید فروش بشوند، دولت تصمیم میگیرد که تخم مرغ باید وارد یا صادر بشود یا نشود، سیمان صادر بشود یا نشود، برنج وارد کشور نشود، شما شاهدید که دولت درباره همه کالاها از خودرو گرفته تا لاستیک خودرو فرآورده نفتی و انواع سوخت، مرغ، تخم مرغ، قیمت گذاری میکند و شما شاهد سیطره اقتصاد دولتی بر فضای بازار کالا هستید. در بازار سرمایه هم همینطور است. دولت در بازار سرمایه بانک مرکزی را کنترل میکند، بانک مرکزی به نیابت از دولت، رشد نقدینگی و پایه پولی را کنترل می کند - بدون اینکه استقلال از دولت وجود داشته باشد - و نرخ بهره بانک ها کنترل می شود، نرخ ارز درواقع تحت کنترل دولت است و حتی ساعات بازگشایی بانک ها هم در یک مقاطعی تحت کنترل دولت بوده است. بنابراین ما در بازار سرمایه هم شاهد سیطره دولت بر اقتصاد هستیم و هیچ نشانی از سیاست بازارگرا و اقتصاد مبتنی بر بازار وجود ندارد. در بخش بازار نیروی کار هم همینطور است. یعنی مجموعه ای از قوانین مترتب بر بازار نیروی کار هستند که مبلغ دستمزد، و مجموعه دیگری از قوانین در مورد نحوه استخدام و میزان پاداش و مزایای نیروی کار در آنجا برای کارفرما و پیمانکار، یا کارفرما و کارگر تعیین تکلیف شده است. یعنی بازار نیروی کار هم همچون بازار سرمایه و بازار کالا، در انقیاد قوانین دولتی است و این یک سوءتفاهم است که اگر فکر کنیم که چون چند تا شرکت در طول چند سال گذشته خصوصی شده اند، یا چند تا مدرسه یا بیمارستان خصوصی شده اند، ما به سمت سیاست های بازارگرا رفته ایم. ما در مجموع چهار گروه کشورهایی که در دنیا وجود دارند، در گروه D قرار داریم، در گروه D رتبه ما از حیث آزادی اقتصادی، بین 123 تا 162 است و هم گروه های ما از منظر آزادی اقتصادی، عراق، ونزوئلا، لیبی، چاد، آنگولا و سوریه هستند و حتی مثلاً فرض کنید که کشورهای مثل عربستان، روسیه، چین و ویتنام، از حیث آزادی اقتصادی یک گروه بالاتر از ما هستند. یعنی چین و ویتنام که توسط احزاب کمونیست اداره می شوند، میزان آزادی اقتصادی شان، بالاتر از ماست. بنابراین من تصور میکنم که این یک سوءتفاهم است ادعا شود ما به سمت سیاست های بازارگرا حرکت میکنیم یا اصلاً چیزی به نام نظام بازار اینجا وجود دارد. مثلاً عرصه انرژی، تمام فرآورده های سوختی و انرژی، مانند برق و سوخت خودروها توسط دولت تولید می شود. دولت عملیات اکتشاف، حفاری، استخراج، استحصال، توزیع و پخش فرآورده های نفتی را خودش شخصاً بر عهده دارد و تصدی گری میکند. حتا ما امروز در کشور پمپ بنزین هایی داریم که متعلق به دولت یا شهرداری هستند و در واقع متعلق به بخش عمومی هستند و ریختن بنزین در باک خودروی مردم هم توسط کارمندان دولت انجام میشود. یعنی از چاه [نفت] تا چرخ [خودرو] در سیطره اقتصاد دولتی است. بنابراین این یک سوءتفاهم است که اگر ما فکر کنیم که به سمت سیاست های بازارگرا حرکت کرده ایم یا حرکت میکنیم، یا اصلاً ما وارد عصر لیبرالیسم شده ایم. ما هنوز وارد عصر لیبرالیسم هم نشده ایم، چه رسد به عصر نئولیبرالیسم و سیاست های نئولیبرالی و چیزهایی شبیه به این که البته در تعریف خود نئولیبرالیسم در واقع، اختلاف نظرهای زیادی حتی اندیشه چپ در ایران هست که بحث جداگانه و مفصلی را میطلبد. بنابراین با توجه به فرصت کمی که داریم میخوایم بحث را فعلاً در این محدوده خاتمه بدهم.

رئیس: جناب آقای ترکمانی، بحث بر سر این است که آقای اتفاق اصولاً بر این عقیده هستند که سیاست های بازارگرا اصلاً اجرا نشده است؛ شما میفرمایید که حتی اگر اجرا بشود هم به علت شرایط خاصی که موجود هست، این رویکرد به نتیجه نمی رسد. از شما میخوایم که این موضوع را روشن بفرمایید. چون این دو مطلب، بسیار مهم ...

ترکمانی: فقط چند نکته را به اجمال، به اختصار بگویم. بعد به این نکته ای که مهم تر است بپردازم. نکته اول این است که این شاخص آزادی اقتصادی، یک تصویری را ارایه میکند، اما تصویر دقیقی نیست. ما کشورهایی مثل سوئد و سوئیس را نمیتوانیم بگوییم کشورهایی هستند که ناآزادتر از کشوری مثل سنگاپور هستند که در شاخص آزادی اقتصادی رتبه بالاتری دارد. ولی میدانیم که سیستم اقتصادی کشورهایی مثل سوئد و سوئیس، از نوع دولت های رفاه خیلی قوی هست، بر مبنای شاخص های توسعه انسانی هم بالاترین

رتبه ها را کشورهای حوزه اسکاندیناوی دارند و این در واقع نشان می‌دهد که سیاست های سوسیال دموکراسی، هم در جهت ارتقای استانداردهای زندگی عمل میکند و هم به دلیل برخورداری از یک زیرساخت حقوقی مبتنی بر اصل تفکیک قوا، به علاوه ساختار اجتماعی دموکراتیزه شده مبتنی بر قدرت ان-جی-اوها، نهادهای کارگری مثل اتحادیه ها و سندیکاها کارگری، در واقع معنای واقعی هم پیدا میکند و بنابراین حوزه سیاست هم تا جایی که ممکن است دموکراتیک هست؛ این نکته اول.

نکته دوم، ببینید وقتی بحث خیلی مطرح می‌شود، و ما می‌گوییم که از دل بخش خصوصی و بازار آزاد، جامعه مدنی و دموکراسی بیرون می‌آید، حداقل این است که میدانیم که تا زمانی که پینوشه سرکار بوده است، نه تنها اینگونه نبوده است، بلکه دریای خون در آنجا راه افتاده است؛ و بعد هم پینوشه، در اثر تقویت مطالبات اجتماعی که بخش عمده آن نیروهای مترقی دموکراسی خواهی که مساوات گرا بودند، البته قطعاً جریانها مختلف بودند، اما بخش عمده اش آنها بودند، در واقع آن دگر دیسی در ساختار قدرت در خیلی رخ میدهد و بقیه داستانها که میدانیم و نمیخواهم وارد جزئیاتش بشوم.

نکته سوم این است که وقتی که گفته می‌شود که بازار آزاد و بخش خصوصی، در واقع مقدم است بر یک زیر ساخت حقوقی دموکراتیک، معنی آن احاله دادن تحولات به آینده خیلی نامعلوم است، و در واقع به نوعی در برابر روند تحولات اجتماعی قرار گرفتن است. چرا؟ برای اینکه جامعه ما در مقطع کنونی، مشخص است که چه مطالبات اجتماعی ای دارد. طرف نظر از اینکه بخش خصوصی و بازار در چه وضعیتی قرار دارد. مطالبات اجتماعی به عنوان مثال این هست که سهم هزینه های عمرانی و انباشتی از بودجه باید افزایش پیدا کند. یعنی هزینه های جاری تا جایی که ممکن است باید تبدیل بشود به هزینه های عمرانی. من فکر میکنم این یک دغدغه اکثریت تقریباً هشتاد درصدی جامعه ما است. برای اینکه این رخ بدهد، حالا لازم نیست که ما بحث را ببریم سراغ بازار و بخش و خصوصی و غیره. یعنی با همین وضعیتی که وجود دارد، دغدغه های اجتماعی، مطالبات اجتماعی بسیار بسیار جدی وجود دارد، که راهکار آن توجه به این مطالبات است. برای توجه به این مطالبات، حالا لازم نیست که بگوییم که بخش خصوصی قوی بشود، بدون اینکه فرض کنیم که صحبت آقای اتفاق درست است و اصلاً حق مالکیت مدنی رعایت نمیشود، که اینگونه نیست، باستی هیلز و نظایر آنها مصادیقی هستند؛ ولی ما فرض کنیم که این بحث درست است، خب در جامعه ما چه مطالبه ای وجود دارد؟ مطالبات اجتماعی کاملاً مشخص است. یعنی یک موقعی هست که شما می‌گویید این مطالبات وجود ندارد، برای شکل گیری آن باید بخش خصوصی و بازاری به وجود بیایید، یک موقعی است که این مطالبات اساساً وجود دارد، و راهکاری برای پاسخگویی به آنها باید پیدا بشود. راهکارش این نیست که بحث را دوباره ببریم اول داستان و بگوییم که باید اول بخش خصوصی را تقویت کنم که آن [بازار و بخش خصوصی]، این [مطالبات] را شکل بدهد، چون این [مطالبات موجود] هست. راهکارش این است که باید در حوزه سیاست تغییراتی به وجود بیایید.

نکته چهارم اینکه بر گردم به پرسش شما. ما میدانیم که در اسناد بالادستی، توجه به بازارگرایی، توجه به خصوصی سازی، تأکید شده است. من اصلاً کاری به درستی و نادرستی آن ندارم. به عنوان یک سند، به عنوان یک فاکت آن را مینا قرار میدهم. که از سال 68 به بعد، تمام گفتگوهایی که در فضای اقتصاد سیاسی ایران طراحی میشود، این است که بخش خصوصی بهتر از دولت است، بازار بهتر از دولت است، پس تا جایی که می‌شود باید رفت به سمت و سوی این سیاست ها. و به نوعی در چارچوب آن چیزی که سیاست های تعدیل اقتصادی و تثبیت ساختاری نامیده می‌شود که بحث آزادسازی قیمت ها در آن هست، بحث واگذاری بنگاه های دولتی به بخش خصوصی است، و آزادسازی بازارهای سرمایه و غیره. این گفتمان رشد کرده و تا الان آمده است. من باز برای اینکه برای شنوندگان عزیز برنامه شما بحث کاملاً نتیجه بخش باشد و خیلی درگیر بحث های پلیمیک نشویم، فرض را بر این می‌گذارم که بحث آقای اتفاق درست است. یعنی بخش خصوصی رشد نکرده است. یعنی بازار رشد نکرده است. آن وقت به این سوال باید پاسخ داد که چرا به رغم این همه تأکیدی که در اسناد بالادستی وجود داشته است، چرا به رغم وزن سنگین گفتمان بازارگرا و خصوصی ساز، که تریبون های مختلفی هم در دانشگاه در رسانه ها و در ساخت قدرت داشتند، این دستاورد حاصل نشده است. دلیلش از نظر من بر میگردد به همان مسئله تودرتویی نهادی. یعنی اگر خصوصی سازی مردمی صورت نگرفته است، و بنگاههایی از دست به آن دست واگذار شده است، برای این بوده که ساختار قدرت مبتنی بر تودرتویی نهادی، اجازه این امر را نمیدهد. این مسئله را ما در چین کمتر شاهد هستیم. برای اینکه چین درگیر ساختار قدرت تودرتویی نهادی نیست. یعنی سیستم وقتی تصمیم می‌گیرد که یک کاری انجام بشود، و برای مثال یک شرایطی فراهم بکند که بخش خصوصی از پایین رشد کند بر مبنای سهم سرمایه گذاری بخش خصوصی از کل سرمایه گذاری، یا بر مبنای سهم جوینت ونچرهای داخلی و خارجی معنا پیدا می‌کند، ما میبینیم که این تصمیم آنجا اجرا می‌شود. چرا چون درگیر تودرتویی نهادی نیست. بنابراین تمام بحث از نظر من بر میگردد به اینکه در لحظه اکنون تاریخی که در آن قرار داریم، بردن بحث به این سمت و سو که بخش خصوصی وجود ندارد یا ضعیف است یا بازار ضعیف است، این در واقع پرداختن به معلول است. یعنی حتی اگر این

هم باشد، خود این خروجی عملکرد نوع خاصی از نظام حکمرانی مبتنی بر تودرتویی نهادی است، که توانایی این را ندارد که اجازه بدهد که قدرت واگذار بشود. این درست است که به هر حال بخشی از قدرت از حوزه اقتصاد می آید. ولی اینکه این وضعیت در گذشته رخ نداده است، برمی گردد به آن [مسئله تودرتویی نهادی]. در واقع می توانیم این سوال را هم طرح کنیم به نظر دوستانی که این مسئله را مطرح می کنند، چه کار باید کرد؟ خب پاسخ شان این است که باید بازار تقویت بشود. خب سوال مطرح می شود که مگر تا الان کسی دنبال تقویت بازار نبوده است؟ مگر این گفتمان تمام تلاشش را در جهت تنویریه کردن این رویکرد به کار نبرده است؟ اگر پاسخ مطلوبی گرفته نمیشود، باید رفت و دید که ساختار قدرتی که مبتنی بر زیر ساخت حقوقی تودرتویی نهادی است، وجه مشخصه های آن چیست؟ و به نظر من برای رهایی از تودرتویی نهادی، همانطور که عرض کردم، رفتن به سمت و سوی بحث اینکه بازار ضعیف است، اینکه نهاد مدنی در معنایی که به بازار ربط داده می شود ضعیف است، به نوعی فرافکنی است. مسئله این است که مطالباتی که در سطح جامعه وجود دارد یا جامعه مدنی وجود دارد، حالا درست که جامعه مدنی آنقدر قوی نیست که این را پیش ببرد، جامعه مدنی چرا قوی نیست؟ به خاطر اینکه نهادهای مردم نهادی که بایستی شکل بگیرند، شکل نگرفته اند. فقط هم بحث اقتصادی اش نیست. شما میدانید که خیلی از نهادهای زیست محیطی، به آن معنا نهادهای اقتصادی نیستند، و اتفاقاً اینها دغدغه های اجتماعی دارند تا دغدغه های منافع خصوصی. خب آن هم یک جزء مهمی از فرایند دموکراتیزه کردن ساختار قدرت و نظام تصمیم سازی است. منتها مسئله این است که در ساختار قدرتی که مبتنی بر تودرتویی نهادی است، امکان اینکه این نظام حکمرانی بتواند دموکراتیزه بشود، و بتواند کارایی سازمانی قابل قبولی داشته باشد، که رشد اقتصادی خوبی را بتواند تأمین کند، آن هم وجود ندارد. بنابراین بی توجهی جدی، به این مسئله مطالبات اجتماعی که وجود دارد، با مفروض گرفتن رابطه دولت و بازار. هر چه که هست. ما میدانیم که مطالبات بسیار بسیار جدی ای وجود دارد. چه در حوزه زیست محیطی و چه در حوزه مسئله سهمی که دستگاه ها و نهادهای مختلف از بودجه می برند، چه در حوزه تعاملات اقتصاد ایران با دنیا و چه در سایر حوزه ها، مطالبات خیلی جدی و روشن شفافیت وجود دارد. که اینها نشان دهنده این است که جامعه ما با صرف نظر از درجه مداخله دولت در اقتصاد، به یک بلوغ فکری و به یک بلوغ سیاسی و اجتماعی رسیده است که اگر به آن دغدغه ها پاسخ داده نشود، بحران های اجتماعی، تشدید خواهد شد، برای پاسخگویی به این دغدغه ها، آن چیزی که جدی و لازم است، این است که کارایی نظام حکمرانی افزایش پیدا کند، و تا جایی که ممکن است، دموکراتیزه بشود. پیش شرط این هم رهایی زیرساخت حقوقی از تودرتویی نهادی است و پاسخ به این هم درک همین مسئله است. یعنی اگر این مسئله درک شود که اینجا مسئله اصلی است، و از بالا به آن پاسخ داده بشود، خب لازمه اش این هست که به عنوان مثال، اصولی از این زیرساخت حقوقی و قانون اساسی به فراموشی گذاشته میشود و بعد وقتی که یک تغییر در ساخت قدرت به وجود بیاید، آنجا هست که در آن زمان، بخش خصوصی مردم گرایی که اسمش را ما میگذاریم و نه بخش خصوصی رانت جو، میتواند رشد کند. آنجا هست که نظام حکمرانی هم میتواند تصمیمات صحیح بگیرد و هم میتواند تصمیمات صحیح به عنوان مثال در حوزه محیط زیست را به شکل بسیار کارآمدی اجرا بکند و در نتیجه اتلاف منابع به شدت پایین باشد. در غیر اینصورت، همانطوری که عرض کردم و دوباره تأکید میکنم، بردن بحث به مسئله رابطه دولت و بازار، بدون توجه به مسئله زیرساخت حقوقی، یک بحث انحرافی و یک بحث فرافکنانه است که در واقع کمک میکند به استمرار گفتمانی که کارکردش تشدید بحران های زیست محیطی، و سایر بحران ها در عرصه نظام اقتصاد سیاسی و حیاط اجتماعی جامعه ما است.

رئیس: جناب آقای ترکمانی خیلی متشکرم. جناب آقای اتفاق ما متأسفانه فرصت نداریم که شما پاسخ این صحبت جناب ترکمانی را بدهید، من فقط می خواهم از هر دوتا شما بزرگوار محترم خواهش کنم که در یک گفتگوی دیگری، ما این بحث را اگر موافق باشید ادامه بدهیم، چون الان زمان بحثمان در یک جایی تمام می شود که طبیعتاً جناب اتفاق نمی تواند نظر آقای ترکمانی را پاسخ بدهند؛ و این بحث را در جلسه دیگری ادامه بدهیم . . .

طرفین این گفتگو توافق کردند که جلسه دیگری به ادامه و تکمیل بحث های ناتمام این نشست اختصاص بدهند.